

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۴ بهمن ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي
أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذُنُ رَبِّهَا

خلق بهترین‌ها برای هدایت مردم، توسط خدای متعال

در آیات کریمه‌ی قرآن، از این نحو استدلال ذکر شده در آیه‌ی فوق، یعنی استدلال همراه با ضرب المثل، زیاد استفاده شده است. اگر انسان بتواند پس از بیان مفهوم کلیات، برای آن‌ها مثلی بزند، با زدن آن مثل، درک آن مفهوم آسان می‌شود. خدای متعال در قرآن کریم، این چگونگی و کیفیت را به کار برده است. بسیاری از علمای ادبیات نیز از این روش استفاده کرده‌اند. عالم معقول، یعنی عالمی که مفاهیم آن قابل لمس و احساس جسمانی نیست. گاهی از اوقات در این عالم، القاء یک مفهوم کلی به طرف مقابل، بدون مثل زدن ممکن نیست. اما با یک مثل کوچک انسان موفق می‌شود و طرف مقابل مطلب را دریافت می‌کند.

در بین موجودات مادی دو نوع پدیده وجود دارد. نوع اول، پدیده‌هایی که طیب و مطلوب طبع و طبایع مردم هستند و نوع دوم، پدیده‌هایی که مطلوب نیستند. در این جا هدف خدای متعال از این آیه کریمه، این است که به انسان و بندگان خود بفهماند که به حکم عقل خود، در این دنیا، از بهترین پدیده‌های جهان هستی استفاده کنید. هر عاقلی وقتی که دنبال چیزی می‌رود، به اندازه‌ی قدرت خود، بهترین را اختیار می‌کند. بعضی از پدیده‌ها در جهان هستی، انسان‌هایی هستند که می‌توانند ما را دستگیری و هدایت کنند. شما بندگان الهی هم برای رسیدن به این هدف، از بین این پدیده‌ها، بهترین را انتخاب کنید. هر چه محاسن و خوبی‌های ایشان بیشتر باشد، نقص و عیوبشان کمتر است.

قدرت مطلق خدای متعال و خلق طیب مطلق

دو نوع طیب وجود دارد. یک نوع، طیب نسبی و نوع دیگر طیب مطلق است. طیب نسبی، مثل انسان‌های خوبی که در بین مردم وجود دارند. این گروه معصوم از خطا نیستند و گاهی اشتباه می‌کنند. برای ما محسوس و قابل درک است که بین آن‌ها اختلاف وجود دارد؛ بعضی خوب و بعضی خوبتر هستند. اما قدرت خدای متعال مطلق است و نسبی نیست، لذا پدیده‌هایی برای انسان‌ها خلق می‌کند که به صورت مطلق وسیله‌ی خیر، وسیله‌ی هدایت، وسیله‌ی رشد و کمال انسان‌ها باشند. به عبارت دیگر او بهترین مطلق را خلق می‌کند، نه بهترین نسبی را. زیرا قدرت مطلق دارد، تا آن چه را که می‌خواهد خلق کند که برای انسان‌ها نافع واقع شود، به صورت مطلق خلق کند. این بحث در موضع خود، همین کلمه‌ی مطلق و نسبی را دارد و در جای دیگر، ما از آن به معصوم، یعنی انسانی که هیچ خطا و اشتباه و نقصان ندارد، تعبیر می‌کنیم. در این گونه از موارد، انسانی که می‌خواهد از این معصوم استفاده

کند، اگر استفاده‌ی نسبی کند، نسبی بودن آن از این لحاظ نیست که حسن آن معصوم و هدایت‌گر نسبی است، بلکه از جهت این است که خود آن فرد، استفاده‌ی کامل نکرده است.

مصونیت از خطا، با اطاعت کامل از معصوم سلام الله علیه

بعضی از مردم پنجاه درصد از ائمه‌ی طاهرين سلام الله عليهم اجمعين اطاعت می‌کنند. بعضی دیگر ده درصد بهره می‌برند. بعضی‌ها هم در دنیا بوده‌اند که صد در صد اطاعت می‌کردند. این افراد معصوم نبودند، ولی این قدر شعور داشتند که اگر می‌خواستند در بیابان دنبال انسان معصومی حرکت کنند تا به او برسند، پای خود را جای پای آن شخص روی خاک می‌گذاشتند. در یکی از سفرهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، هنگامی که خدمت آن بزرگوار رسیدند، سلمان هم خدمت حضرت بود. از او پرسیدند: شما از کجا آمدید که جای پای شما نمانده است. او گفت که من دقیقا پای خود را جای پای آن بزرگوار می‌گذاشتم. در این جا لازم نیست ما ادعا کنیم که سلمان فلسفه و توجیه کار خود را می‌دانسته است. او این توجیه را نمی‌دانسته، اما می‌دانسته است که اگر کسی پای خود را جای پای آن حضرت بگذارد، کمترین خطایی از او سر نمی‌زند، به دلیل این که اطاعت او، اطاعت مطلق است. خدای متعال در این دنیا، از پدیده‌های مادی در نباتات، درخت‌ها را خلق کرده است. درخت دارای پنج بخش، شامل ریشه‌ها، بدنه، شاخه‌ها، برگ‌ها و میوه‌ها است. حق تعالی خاندان عصمت و طهارت صلوات الله عليهم اجمعين را به یک درخت مفید و دارای خیر برای مردم تشبیه کرده است. بالاترین خیر درخت، میوه‌اش است. اگر کسی این میوه را ضایع کرد، خیر و نتیجه‌ی نهایی آن را ضایع کرده است.

از این جا ما وارد سیاست مشرکین می‌شویم. این‌ها فهمیده بودند که خلقت معصومین صلوات الله عليهم اجمعين برای دستگیری انسان‌ها است. انسان‌هایی که انحراف طبیعتی پیدا نکرده بودند، وقتی با این بزرگان برخورد می‌کردند، بدون این که چیزی به آن‌ها تحمیل شود، با رضا و رغبت از آن‌ها اطاعت می‌کردند. طیب و پاکیزه بودن این بزرگواران اطلاق دارد و هیچ نقطه‌ی ضعفی حتی در جسمشان دیده نمی‌شود.

مبرا بودن امام معصوم صلوات الله علیه از نقص جسمانی

در تاریخ وارد شده است که حضرت صادق صلوات الله علیه چند فرزند پسر داشت. پاهای یکی از فرزندان ایشان، از لحاظ شکل ظاهری، پاهای عادی نبود. حضرت در وصیت نامه‌ی خود چند نفر را وصی قرار داد. یکی از آن‌ها این پسر بود. وصی دیگر حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه بود. وصی دیگر حاکم زمان یعنی حاکم جور بود. هنگامی که یکی از اصحاب حضرت وارد شهر شد، از رحلت ایشان آگاه شد و از متن وصیت‌نامه اطلاع پیدا کرد. او از آن متن دریافت که وصی مورد نظر حضرت کدامیک از افراد مورد اشاره است. او گفت که امام عادل، سلطان جائز را وصی خود نمی‌کند، پسری هم که بزرگتر از موسی بن جعفر صلوات الله علیه است، نقص طبیعی در پای او وجود دارد و از نظر حق تعالی نقص طبیعی در امامان معصوم ممنوع است و چنین فردی را به مقام امامت نمی‌رساند. در نتیجه پسر بزرگ هم به دلیل وجود نقص در پای او، معصوم بعد از امام ششم صلوات الله علیه نیست. اما موسی بن جعفر صلوات الله علیه که فرزند دوم است، هیچ نقص ظاهری ندارد و از نظر معنوی هم خوب است، بنابراین حتما ایشان مورد نظر حضرت بوده‌اند.

خدای متعال می‌خواهد برای انسان یک پدیده‌ی بی‌نقص و عیب از نظر ظاهر و باطن خلق کند، که انسان بدون دغدغه و بدون نگرانی، تمام امور ظاهر و باطن خود را به او بسپارد و همه‌ی دستورات او را اطاعت کند. خدای

متعال شجره‌ی طیبه، درخت خوب و خوش میوه‌ی مطلوبِ عقلا را مُمَثَل قرار می‌دهد و می‌فرماید: مَثَل این بزرگان، مَثَل چنین درختی است. انسان هنگامی که به دنبال این بزرگان حرکت می‌کند، باید آن قدر به حرکت خود ادامه دهد که به میوه‌ی این شجره‌ی طیبه برسد. میوه‌ی شجره‌ی طیبه، معصومین از نسل صدیقه‌ی کبری سلام الله علیهم اجمعین هستند.

دریافت وحی توسط دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بعد از رحلت آن بزرگوار

قطعی است که این خانم سلام الله علیها، نه بعد از پدر و نه بعد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، منصب امامت از سوی حق تعالی نداشتند، اما حکمت خدای متعال اقتضا کرده بود که یک پدیده‌ی بی‌نقص و عیب برای هدایت مردم خلق کند، لذا عصمت این خانم منهای سمت امامت، مانند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود. در روایتی که امام رضوان الله تعالی علیه هم برای مردم از طریق تلویزیون ایران نقل کردند، آمده است که بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، جبرئیل بر این خانم نازل می‌شد و وحی خدمتشان تقدیم می‌کرد. ایشان در همان حالت بیماری، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درخواست می‌کردند که آن چه را که املاء می‌کنند، آن بزرگوار بنویسند. حضرت هم می‌نوشتند. در این که این خانم، غیر از شنیدن صدای جبرئیل سلام الله علیه، آن فرشته‌ی الهی را با چشم مبارکشان می‌دیدند یا نه، اختلاف است. این اختلاف دارای اهمیت نیست، بلکه مهم همان مطلبی است که فرشته‌ی الهی از سوی حق تعالی خدمت ایشان تقدیم می‌کرد و ایشان برای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه املاء می‌کردند و آن بزرگوار هم می‌نوشت.

آن چه که حضرت املاء فرموده است، جای اشتباه ندارد، زیرا هم نویسنده و هم املاء کننده عصمت دارند. در مورد حکمت این که خدای متعال به این خانم مقام امامت نداد، می‌توان گفت: یک دلیل این بود که دشمنان طمع نکنند که ایشان و فرزندان‌شان را از بین ببرند. آن‌ها شنیده بودند که در مواردی رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرموده بودند: "الحسن و الحسین صلوات الله علیهما امامان، قما او قعدا".

در زمان امام مجتبی صلوات الله علیه، برادر کوچکتر حکمی نمی‌فرمود و همان حکم برادر بزرگتر را عمل می‌کرد. چون در یک زمان دو امام که حاکم باشند، نداریم. دو امام حضور دارند، ولی یک امام حاکم است، یعنی رسمیت دارد. خدای متعال به دلیل دیگری پیامبر خود را وادار کرده بود که این مطلب را بفرماید. مردم هم شنیده بودند. دشمنان هم شنیده بودند. دشمن به فکر این افتاده بود که همه‌ی فرزندان صدیقه‌ی کبری را از بین ببرد، به خصوص این دو نفر را، چون تصریح به امامت ایشان شده بود.

روشن شدن جایگاه دختر پیامبر صلوات الله علیه و آله بعد از واقعه غدیر خم

طبق نوشته‌ی یکی از بزرگان که نوشته‌اش حجت است و در بین علما از جهت مطالعات و اطلاعات علمی کم‌نظیر بود، تا پیش از غدیر خم و خطبه‌ی غدیره کسی با این خانم کاری نداشت و ایشان مورد آزار و اذیت نبود. غدیر خم موجب شد که دشمنان متوجه شدند که وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بالای دست پیامبر صلوات الله علیه رفت، جایگاه و منزلت این خانم مشخص می‌شود. در نتیجه جایگاه فرزندان این خانم هم مشخص می‌شود که این‌ها ائمه‌ی مسلمین هستند.

هفت هشت روز بعد از انتخابات، افرادی که در انتخابات شرکت نکرده بودند، ده دوازده نفر بیشتر نبودند. در اثر اعمال فشار، برای گرفتن رأی آن‌ها، به دستور حضرت امیر صلوات الله علیه پنج شش نفر از بنی‌هاشم هم در

پنج‌شنبه، ۲۴ بهمن ۱۳۹۲

انتخابات شرکت کردند. تنها سه چهار نفر مانده بودند که در منزل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حضور داشتند. ابی‌بکر هم نسبت به این وضعیت حساسیتی نداشت و معتقد بود که می‌توان این افراد را در جامعه حذف کرد و از بین برد و به آنها اعتنا نکرد. عمر به ابوبکر گفت این‌ها افراد عادی نیستند. اگر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در این انتخابات شرکت نکند، این انتخابات رسمیت پیدا نمی‌کند.

عمر برای آوردن حضرت به منزل ایشان رفت. خانم به دستور امیرالمؤمنین پشت در آمد. عمر جسارت کرد که شما زن هستید و ما با زن‌ها صحبت نمی‌کنیم. آن خانم آیات قرآن و روایات را برای آن جمعیت خواند. حدود نصف آن جمعیت متفرق شدند. عمر برگشت و به ابوبکر گزارش داد. ابوبکر دستور آتش زدن خانه را داد. این مطلب را سنی‌هایی که برای اهل سنت به منزله مرجع تقلید هستند، در کتاب‌هایشان نوشته‌اند. گفت بروید و اگر علی نیامد خانه را با اهلش بسوزانید. این حکم را عمر گرفت و برگشت و آن چه نباید واقع بشود، واقع شد.